



گفت وگوی «ایران» با «آرنولد آگوست» استاد دانشگاه مک گیل درباره وجوه اندیشه «مک‌این‌تایر»

عبور از اخلاق روشنگری به نفع فضیلت‌باوری مسیحی-ارسطویی

می‌دهد. او که در آثارش سنت‌های فکری به‌ظاهر متخالفی چون هگل، ارسطو و آکویناس را در هم می‌آمیزد، منتقد سرسخت مدرنیته اخلاقی است، اما نه با نگاهی واپس‌گرا. دکتر آرنولد آگوست، نویسنده و تحلیل‌گر آمریکایی از واشنگتن و از صاحب‌نظران فلسفه معاصر، در این گفت‌وگو به ایجاد پیچیده اندیشه مک‌این‌تایر می‌پردازد؛ از خاستگاه‌های فکری‌اش تا پیامدهای اجتماعی و سیاسی فلسفه‌اش، و نشان می‌دهد که چرا مک‌این‌تایر را باید «نقادی سنت‌گرا و عقل‌مدار» خواند. این مصاحبه، نه ترسیم‌کننده تمام خطوط و اجزای فکری مک این‌تایر؛ بلکه تصویرگر شمایی اجمالی از کلیت افکار او، خصوصاً جایگاه مفهوم فضیلت در نظام فکری اوست.

فلسفه اخلاق

امیر فرشپاش

روزنامه نگار

در آشفته‌بازار گفتمان‌های اخلاقی معاصر، که گاه میان نسبی‌گرایی محض و عقل‌گرایی انتزاعی سرگردان است، الس‌دیر مک‌این‌تایر، فیلسوف برجسته اسکاتلندی-آمریکایی، راهی متفاوت را نشان

آقای دکتر آرنولد آگوست، با توجه به اینکه تفکر هراندیشمندی متأثر از «دیگران» است و مک‌این‌تایر نیز از این اصل، مستثنی نیست، ابتدا کلیاتی درباره‌اجزای تفکر مک‌این‌تایر و اینکه چگونه اندیشه‌های متخالفی مثل جمع‌باوری هگلی، فضیلت‌گرایی ارسطویی و مسیحیت‌نومیسیتی در او جمع شده‌است، بفرمایید. این هم‌نشینی ایده‌ها در ذهن یک فیلسوف چگونه امکان‌پذیر است؟

نکته بسیار درستی است که اشاره کردید، این هم‌نشینی ایده‌های گوناگون و گاه متعارض در نظام فکری مک‌این‌تایر، نقطه شروع فوق‌العاده‌ای برای ورود به جهان فکری اوست. این نشان می‌دهد که ما با یک ذهن پویا و در حال تکامل مواجهیم، نه کسی که از ابتدا به یک دکترین ثابت و تغییرناپذیر پایبند بوده است. در واقع، مسیر فکری مک‌این‌تایر را می‌توان به مثابه یک «جست‌وجو» (quest) توصیف کرد که در آن او به دنبال یافتن مبایی مستحکم برای اخلاق در جهانی است که به نظر او از لحاظ اخلاقی از هم پاشیده است.

او از رویکردهای مختلفی بهره می‌برد تا این جست‌وجو را به سرانجام برساند. مک‌این‌تایر کارش را در سنت فلسفه تحلیلی آغاز کرد، بویژه در بریتانیا، اما خیلی زود رویکردی انتقادی نسبت به آن در پیش گرفت. او دریافت که فلسفه تحلیلی، هرچند در روشن ساختن مفاهیم، دقیق است؛ اما در پرداختن به مسائل بنیادین اخلاقی و ارائه یک تصویر جامع از زندگی خوب، ناتوان است. در ابتدای مسیر فکری خود، او عمیقاً با مارکسیسم اخلاقی و تحلیل‌های تاریخی هگل آشنا شد. از این منظر، او به‌شدت متأثر از دیدگاه‌های است که تاریخ را نه صرفاً مجموعه‌ای از وقایع، بلکه بستری پویا برای شکل‌گیری معنا، هویت و از همه مهم‌تر، چهارچوب‌های اخلاقی می‌داند. این تأثیر هگلی یک بینش حیاتی به او بخشید: مفاهیم اخلاقی، انتزاعی یا جاودانه نیستند، بلکه در دل بسترها و زمینه‌های تاریخی و اجتماعی خاصی شکل می‌گیرند. این ایده، برای نقد بعدی او از مفاهیم اخلاقی مدرن که خود را جهان‌شمول و از ستر جدا می‌دانستند، حیاتی بود. مفهوم یک «عامل اخلاقی» یا یک «زندگی خوب» تنها زمانی قابل فهم می‌شود که درک شود از یک روایت تاریخی و یک عمل جمعی سرچشمه گرفته و توسط آن حفظ می‌شود. او به‌شدت متاثر از دیدگاه‌های است نه در یک لحظه، بلکه در طول زمان و در تعامل با دیگران ساخته می‌شود. آثار اولیه او، مانند مارکسیسم و مسیحیت (۱۹۶۸)، نشان‌دهنده همین درگیری فکری است، جایی که او به بررسی توسعه تاریخی زبان اخلاق و ریشه‌داری اجتماعی زندگی اخلاقی می‌پردازد و از رویکردهای غیرتاریخی به اخلاق دوری می‌کند. او در این دوره، به دنبال پیوند میان تحلیل‌های اجتماعی و اقتصادی مارکس با وجه اخلاقی زندگی انسانی بود، که بعدها این صورت اخلاقی را در فضیلت‌گرایی یافت.

مک‌این‌تایر بدتر، در کتاب محوری «در جست و جوی فضیلت» (۱۹۸۱) – که بدون شک برجسته‌ترین اثر اوست – یک هجرت فکری چشمگیر به سمت ارسطو کرد. این کتاب، که نقطه عطفی در فلسفه اخلاق معاصر به شمار می‌رود، با این فرضیه آغاز می‌شود که گفتمان اخلاقی مدرن به دلیل از دست دادن «غایت‌شناسی» (teleology) و مفهوم «غایت‌ناپذیری انسان»، دچار بحران شده است. اما این بازگشت به ارسطو، صرفاً احیای یک فیلسوف باستانی برای مقاصد واپس‌گرایانه نبود. هدف او بازسازی یک چهارچوب فلسفی مستحکم بود که در آن مفاهیم فضیلت، کنش انسانی و زندگی خوب بتوانند در دل یک سنت زنده و پویا قابل فهم باشند. او در ارسطو درکی منسجم و غایت‌شناسانه (teleological) از شکوفایی انسانی یافت که به‌شدت در گفتمان اخلاقی مدرن غایب بود. برای ارسطو، اخلاق به معنای کشف قواعد انتزاعی یا پیروی از قوانین کلی نبود، بلکه پرورش فضایل «ویژگی‌های شخصیتی» بود که افراد را قادر می‌ساخت تا به غایت یا هدف نهایی خود (فعلیت) برسند؛ یعنی زندگی خوب و شکوفا در یک جامعه سیاسی. این تأکید بر غایت و نقش جامعه در شکل‌گیری فضیلت، برای نقد مک‌این‌تایر از اندیشه اخلاقی مدرن که او معتقد بود وجه غایت‌شناسانه خود را از دست داده است، بسیار محوری شد. او معتقد بود که بدون یک مفهوم مشترک از غایت، بحث‌های اخلاقی صرفاً به نزاع‌های بی‌ثمر تبدیل می‌شوند، زیرا هیچ مبناي مشترکی برای داوری در مورد «بهتر» یا «بدتر» وجود ندارد.

نقش مسیحیت، خصوصاً تأثیری که توماس آکویناس بر افکار او داشت را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

مک‌این‌تایر با پذیرش مسیحیت تومیسیتی، بویژه تحت تأثیر عمیق توماس آکویناس، سفر فلسفی خود را عمیق‌تر کرد. این گام برای ارائه یک چهارچوب متافیزیکی و الهیاتی جامع‌تر برای اخلاق فضیلت‌محور او حیاتی بود. مک‌این‌تایر در آکویناس نه صرفاً یک فیلسوف؛ بلکه یک الهی‌دان یافت که توانسته بود فلسفه ارسطویی را با کلام مسیحی در یک نظام فکری واحد و منسجم ترکیب کند. آکویناس، از نظر مک‌این‌تایر، ترکیبی پیچیده از فلسفه ارسطویی با دیدگاه الهیاتی مسیحی ارائه می‌داد که درکی مستحکم از طبیعت انسان، قانون طبیعی و هدف نهایی زندگی انسان (اتحاد با خدا) فراهم می‌کرد. این به مک‌این‌تایر راهی داد تا فضایل را در یک درک بزرگ‌تر و منسجم‌تر از کیهان و جایگاه بشریت در آن بنا نه‌د، چیزی که او احساس می‌کرد هم در ارسطوگرایی سکولار و هم در نظریه‌های اخلاقی مدرن غایب است. تأکید آکویناس بر فضایل فکری و اخلاقی، خیر عمومی و نقش عقل عملی عمیقاً با ایده‌های در حال توسعه مک‌این‌تایر همخوانی داشت. آکویناس به او کمک کرد تا دیدگاهش در مورد غایت‌شناسی را به شکلی عمیق‌تر و پایدارتر،



این سه متفکر، یعنی ارسطو، آکوئیناس و هگل، هر یک

به شیوه خود،

مک‌این‌تایر را

قادر می‌سازند

تا دیدگاهی

متقاعدکننده

از اخلاق را

تدوین کند

که ریشه در

یک سنت

زنده دارد، نه

اینکه متکی به

چهارچوب‌های

تکه‌تکه و اغلب

نامنسجم

عقلانیت فردی

مدرن باشد.

این ترکیب

منحصر به فرد،

به او اجازه

می‌دهد تا نه

تنها به نقد

قدرتمندی

از مدرنیته

بپردازد، بلکه

راهی برای

بازسازی اخلاق

ارائه دهد

اشکال مختلف عقل‌گرایی انتزاعی - یک «پروژه شکست‌خورده» را نمایندگی می‌کنند. او معتقد است که این سنت‌ها، با تلاش برای استخراج اصول اخلاقی از عقل عمومی و غیر زمینه‌مند یا از محاسبات فایده‌گرایانه، گفتمان اخلاقی را از بستر غایت‌شناسانه و جمعی ذاتی‌اش تهی کرده‌اند. این تهی‌سازی منجر به چیزی شده که او به‌طور مشهور «عاطفه‌گرایی» (emotivism) زبان اخلاقی مدرن می‌نامد؛ یعنی، احکام اخلاقی در نهایت به بیان صرف احساسات شخصی تقلیل می‌یابند و هیچ مبنای عینی یا عقلانی برای داوری یا حل و فصل منازعات اخلاقی وجود ندارد. به زبان مک‌این‌تایر، ما اکنون با «تکه‌تکه‌هایی از یک زبان اخلاقی گذشته» مواجهیم که معنای اصلی خود را از دست داده‌اند و ما آنها را بدون فهم زمینه کاملشان به کار می‌بریم.

این نقد به هیچ وجه دعوت به بازگشت کورکورانه و نوستالژیک به قرون وسطی نیست. مک‌این‌تایر به خوبی از پیشرفت‌های علمی، صنعتی و حتی برخی جنبه‌های توسعه اجتماعی مدرنیته آگاه است. او نمی‌گوید که ما باید فناوری یا ساختارهای سیاسی مدرن را کنار بگذاریم. آنچه او بشدت رد می‌کند، این ایده است که ما می‌توانیم یک اخلاق منسجم و معنادار را بدون یک مفهوم مشترک از خیر و یک جامعه‌ای که آن خیر را پرورش دهد، بنا کنیم. او معتقد است که ریشه بحران اخلاقی مدرن نه در ناتوانی افراد، بلکه در نقص ساختاری مفاهیم اخلاقی‌ای است که او دوران روشنگری به‌اثر برده‌ایم.

آنچه مک‌این‌تایر پیشنهاد می‌کند، بازاندیشی ریشه‌ای در مفهوم «فضیلت» و «روایت» است. او به جای تکیه بر اصول جهانشمول و مستقل از زمینه، به مفاهیمی چون «سنت» و «زندگی» روایت‌مند» ا رج می‌نهد. برای مک‌این‌تایر، فضایل فضایی از شخصیت هستند که ما را قادر می‌سازند تا در «اعمال» (practices) مشترک، فضیلت را طلب کنیم و زندگی‌های ما یکپارچگی خود را از «روایت» یا داستانی که در آن زندگی می‌کنیم، به دست می‌آورند. این روایت، خود در یک «سنت» بزرگ‌تر فرهنگی و اخلاقی جای می‌گیرد که مجموعه‌ای از مفروضات، شیوه‌ها و اهداف مشترک را فراهم می‌کند. بنابراین فضایل، نه صرفاً ویژگی‌های فردی، بلکه قوای لازم برای حفظ و بهبود اعمال و سنت‌ها هستند.

این سنت‌گرایی، گرچه منتقد عقل‌گرایی انتزاعی مدرن است، اما یک آلترناتیو عقلانی و منسجم ارائه می‌دهد، نه یک نوستالژی فرهنگی یا ایدئولوژیک. مک‌این‌تایر استدلال می‌کند که عقلانیت اخلاقی همیشه در دل یک سنت خاص عمل می‌کند؛ یعنی، برای داوری اخلاقی در منطقی، ما به یک بستر از مفاهیم مشترک، ارزش‌ها و یک هدف نهایی مشترک نیاز داریم. او معتقد است که سنت‌ها نهادهای استوار نیستند، بلکه «منازعاتی هستند که از طریق تاریخ ادامه می‌یابند». به این معنی که سنت‌ها از طریق گفت‌وگو، نقد درونی و بازاندیشی مستمر تکامل می‌یابند. یک سنت زنده، خود را بازتعریف می‌کند و خود را با چالش‌های جدید وفق می‌دهد. در حالی که هسته اصلی هویت خود را حفظ می‌کند. او به دنبال یک «عقلانیت سنتی» - tradition-constituted rationality) است که امکان نقد و بهبود اخلاقی را فراهم می‌کند. در حالی که ریشه‌های ما را در یک گذشته تاریخی مشترک حفظ می‌کند.

در واقع، مک‌این‌تایر می‌خواهد نشان دهد که برای فراتر رفتن از بن‌بست‌های اخلاقی مدرنیته (که به نظر او منجر به ناتوانی ما در حل مناقشات اخلاقی ریشه‌ای شده است)، باید به سنت‌هایی که معنا و هدف را به زندگی‌های ما می‌دهند، بازگردیم و آنها را احیا کنیم. این بازگشت، یک انتخاب آگاهانه و نقادانه است، نه یک عقب‌گرا ناآگاهانه. او از ما می‌خواهد تا با چشمان باز به گذشته نگاه کنیم تا منابعی را برای ساختن آینده‌ای اخلاقی‌تر بیابیم، نه اینکه صرفاً از آن تقلید کنیم. این رویکرد، ابتکاری است که نقد ریشه‌ای را با جست‌وجوی راه‌حل‌های پایدار و معنادار ترکیب می‌کند و به همین دلیل او را نمی‌توان صرفاً یک «ارتجاعی» نامید.



فقدان یک

مفهوم مشترک

از خیر عمومی،

منجر به این

می‌شود که

سیاست به

صحنه‌ای

برای منازعات

گروهی بر سر

منافع متضاد

تبدیل شود، نه

گفت‌وگویی در

مورد بهترین

راه برای

دستیابی به

زندگی خوب

برای همه. این

مک‌این‌تایر آن

را «لیبرالیسم

بی‌پایه»

می‌نامد، به

گفته‌او، منجر

به فقدان

اجماع اخلاقی

و ناتوانی در

رسیدن به راه

حل‌های پایدار

برای مشکلات

اجتماعی

می‌شود

نخست باید بگوییم که تمرکز بر «سنت» لزوماً به معنای نفی اصلاح یا حمایت از وضع موجود نیست. همان‌طور که پیشتر اشاره کردم، مک‌این‌تایر سنت‌ها را «منازعاتی می‌داند که از طریق تاریخ ادامه می‌یابند». این بدان معناست که یک سنت زنده و پویاست که در طول زمان دچار نقد، بازبینی و تحول می‌شود. اگر سنتی نتواند به چالش‌های جدید پاسخ دهد و خود را بازتفسیر کند، محکوم به فناست. سنت‌گرایی مک‌این‌تایر، نوعی «سنت‌گرایی انتقادی» است که به ما اجازه می‌دهد در دل سنت‌های خودمان، نقد درونی را انجام دهیم و حتی سنت‌های دیگر را به چالش بکشیم. هدف او حفظ سنت برای حفظ سنت نیست؛ بلکه حفظ سنت به عنوان بستر لازم برای عقلانیت اخلاقی و زندگی معنادار است.

مسئله این است که فضیلت‌گرایی به تنهایی یک برنامه سیاسی مشخص ارائه نمی‌دهد که آن را ذاتاً محافظه‌کار یا مرفقی کند. آنچه فضیلت‌گرایی ارائه می‌دهد، مجموعه‌ای از معیارهای اخلاقی برای ارزیابی نهادها، اعمال و رهبران سیاسی است. یک جامعه فضیلت‌مند، جامعه‌ای است که در آن افراد بتوانند فضایل لازم برای شکوفایی انسانی را پرورش دهند. این ممکن است در برخی موارد به معنای حفظ ساختارهای موجود باشد که این فضایل را ترویج می‌کنند، اما در موارد دیگر، ممکن است به معنای نقد رادیکال و حتی انقلاب علیه ساختارهایی باشد که مانع از پرورش فضایل می‌شوند.

در واقع، نقد مک‌این‌تایر از لیبرالیسم مدرن، خود یک نقد رادیکال و انقلابی است. او وضعیت اخلاقی جوامع لیبرال را «فاجعه‌بار» می‌داند و به دنبال جایگزینی بنیادی برای آن است. این دیدگاه به هیچ وجه محافظه‌کارانه نیست. او خواهان بازگشت به جوامع کوچک و محلی است که در آنها ارتباطات انسانی غنی‌تر است و مفهوم خیر مشترک می‌تواند دوباره معنا پیدا کند. این یک برنامه رادیکال است که با بسیاری از گرایش‌های غالب در سیاست مدرن در تضاد است.

مختصری‌هم درباره دلالت‌های اجتماعی و سیاسی فکری مک‌این‌تایر بفرمایید. چگونه فلسفه اخلاقی او به عرصه‌های جامعه و سیاست راه می‌یابد و چه نتایجی را برای دولت‌های مدرن در پی دارد؟

بله، این یکی از جنبه‌های کمتر مورد توجه اما بسیار کلیدی در اندیشه مک‌این‌تایر است. و برای فهم کامل فلسفه او ضروری است. فلسفه اخلاقی او پیامدهای سیاسی عمیقی دارد و به‌طور مستقیم نهادها و ساختارهای جوامع مدرن، بویژه دولت‌های لیبرال را به چالش می‌کشد. در واقع مک‌این‌تایر معتقد است بحران اخلاقی در جوامع مدرن، ریشه در ساختارهای سیاسی-اجتماعی آنها دارد و این دو از یکدیگر جدا نیستند. اول اینکه مک‌این‌تایر مخالف بنیادهای فردگرایانه دولت‌های لیبرال است. او معتقد است نظریه‌های سیاسی لیبرال، با تأکید بر حقوق فردی، بی‌طرفی دولت در برابر مفاهیم رقیب خیر و ایده فردی که از پیش تعیین شده و از روابط جمعی خود جدا شده است، منجر به تضعیف شدید حس جامعه و خیر عمومی شده‌اند. در چهارچوب فکری لیبرال، شهروندی، اغلب به مجموعه‌ای از حقوق فردی و حق رأی تقلیل می‌یابد، در حالی که از مسئولیت‌های متقابل و مشارکت فعال در زندگی اجتماعی که برای شکوفایی انسانی لازم است، غافل می‌ماند. مک‌این‌تایر باور دارد مفهوم «شهروندی» و «خیر عمومی» در جوامع مدرن بشدت تضعیف شده، زیرا پیوند اخلاق یا سنت و اجتماع گسسته شده است. فقدان یک مفهوم مشترک از خیر مشترک، منجر به این می‌شود که سیاست به صحنه‌ای برای منازعات گروهی بر سر منافع متضاد تبدیل شود، نه یک جست‌وجوی در مورد بهترین راه برای دستیابی به زندگی خوب برای همه. این وضعیت که او ما را به چالش می‌کشد تا نه تنها به آنچه انصام می‌دهیم، بلکه به آنچه هستیم و به جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم، ببندیشیم. او ما می‌پرسد که آیا زندگی‌های فردی و جمعی ما به سمت یک خیر مشترک بزرگ‌تر رهنمون می‌شوند یا خیر. این دعوت به تأمل دوباره درباره خود «زیست اخلاقی» و اینکه چگونه می‌توانیم زندگی‌های معنادار و فضیلت‌مند را در جوامع پیچیده امروزی‌ن شکل دهیم، جوهر اندیشه مک‌این‌تایر است و به همین دلیل اندیشه او همچنان الهام‌بخش و راهگشاست. او به ما یادآوری می‌کند که برای رسیدن به یک جامعه سالم، باید از این سؤال شروع کنیم که «ما باید به نوع افرادی باشیم؟» و این پرسشی است که هرگز کهنه نمی‌شود.

فضایل و درک خیر مشترک فراهم می‌کنند. او نسبت به بوروکراسی، تکنوکراسی و ساختارهای بی‌ریشه سیاسی کاملاً بدبین است، زیرا آنها را فاقد ظرفیت لازم برای پرورش فضیلت‌ها یا ارتقای زندگی خوب می‌داند. این ساختارهای بزرگ و عمومی، به جای اینکه محیطی برای شکوفایی اخلاقی باشند، به ابزارهایی برای مدیریت و کنترل تبدیل می‌شوند که ارزش‌های انسانی را نادیده می‌گیرند. او معتقد است تنها در جوامع کوچک‌تر و ریشه‌دار است که می‌توانیم فضایل لازم را برای زندگی سیاسی سالم بیاموزیم و به کار گیریم. اما نکته دوم و مهم‌تر و شاید عمیق‌تر در نگاه مک‌این‌تایر این است که مشارکت سیاسی باید از درون فضیلت شکل بگیرد، نه صرفاً بر مبنای «حق» یا «منفعت». در واقع او با زبانی شبیه به ارسطو، به ما یادآوری می‌کند که سیاست بخشی ذاتی و لاینفک از زندگی اخلاقی است، نه صرفاً ابزاری برای رفع نیازها یا دستیابی به خواسته‌های فردی. ارسطو (zoon politikon) «حیوان سیاسی» (social animal) است که تنها در یک جامعه سیاسی شکوفا می‌شود و فضایل را پرورش می‌دهد. مک‌این‌تایر این ایده را احیا و استدلال می‌کند که سیاست زمانی سالم است که افراد در آن به دنبال خیر عمومی از طریق فضایل شهروندی (مانند عدالت، صداقت، شجاعت و حکمت عملی) باشند. این فضایل، به شهروندان امکان می‌دهد با دیگران در مورد خیر عمومی گفت‌وگو کنند و به راه‌حل‌های مشترک برسند. وقتی سیاست از اخلاق جدا می‌شود و به عرصه بازی‌های قدرت یا تحقق منافع صرف تبدیل می‌شود، جامعه توانایی خود را برای دستیابی به هدف مشترک از دست می‌دهد و فردگرایی افراطی به اوج خود می‌رسد. از این رو برای مک‌این‌تایر، احیای سیاست نیازمند احیای اخلاق فضیلت‌محور در جوامع است. او به این نکته اشاره می‌کند که دولت‌های لیبرال مدرن، با ادعای بی‌طرفی در مورد خیر، در واقع با ایجاد فضایی که در آن انتخاب‌های اخلاقی صرفاً به ترجیحات شخصی تقلیل می‌یابند، به نوعی از اومانیسم فردگرای خاصی، دامن می‌زنند. به اعتقاد او، این امر به جای آزادی واقعی، به هرج و مرج اخلاقی و بی‌معنایی منجر می‌شود و در نهایت به بی‌ثباتی اجتماعی و سیاسی می‌انجامد.

در پایان، جمع‌بندی شما از جایگاه و تأثیر مک‌این‌تایر در فلسفه معاصر چیست؛ آیا می‌توان او را فیلسوفی برای زمانه‌ما دانست؟

در یک کلام، مک‌این‌تایر نه یک مرجع است که به دنبال بازگشت به گذشته باشد و نه یک نوادیکال که همه سنت‌ها را نفی کند. او یک نقاد سنت‌گرای عقل‌مدار است؛ متفکری که به ریشه‌ها و سنت‌های ارزش می‌نهد، اما این ارزش‌گذاری را با تکیه بر عقلانیت و گفت‌وگوی میان‌سنتی چشم ببوشد. او به دنبال این است که چگونه می‌توانیم در جهانی که بسیاری از چهارچوب‌های اخلاقی سنتی از بین رفته‌اند، دوباره به یک زبان مشترک برای بحث در مورد فضیلت و زندگی خوب دست یابیم. این رویکرد، بویژه در شرایط کنونی جهان، بسیار ضروری به نظر می‌رسد.

به نظر من، مک‌این‌تایر کاملاً فیلسوفی برای زمانه‌ماست. در عصری که شاهد افزایش شکاف‌های اجتماعی، قطبی‌سازی‌های سیاسی و احساس بی‌معنایی در بسیاری از جوامع هستیم، کار او بیش از پیش اهمیت می‌یابد. او به ما نشان می‌دهد راه‌حل مشکلات اخلاقی و سیاسی ما صرفاً در یافتن یک فرمول جهان‌شمول یا یک قانون کلی نیست، بلکه در بازسازی جوامعی است که در آنها فضایل می‌توانند پرورش یابند و شهروندان در دستیابی به یک خیر مشترک سهیم باشند. او ما را به چالش می‌کشد تا نه تنها به آنچه انصام می‌دهیم، بلکه به آنچه هستیم و به جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم، ببندیشیم. او ما می‌پرسد که آیا زندگی‌های فردی و جمعی ما به سمت یک خیر مشترک بزرگ‌تر رهنمون می‌شوند یا خیر. این دعوت به تأمل دوباره درباره خود «زیست اخلاقی» و اینکه چگونه می‌توانیم زندگی‌های معنادار و فضیلت‌مند را در جوامع پیچیده امروزی‌ن شکل دهیم، جوهر اندیشه مک‌این‌تایر است و به همین دلیل اندیشه او همچنان الهام‌بخش و راهگشاست. او به ما یادآوری می‌کند که برای رسیدن به یک جامعه سالم، باید از این سؤال شروع کنیم که «ما باید به نوع افرادی باشیم؟» و این پرسشی است که هرگز کهنه نمی‌شود.

